



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۶ آذر ۱۳۹۱

مصادف با: ۲ صفر ۱۴۳۴

جلسه: ۴۲

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: اقسام وضع - مقام دوم - امکان قسم سوم

سال: چهارم

« الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین »

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در اشکال اول بر محقق عراقی است که از طرف صاحب منتقی الاصول ایراد شده بود. محقق عراقی برای اثبات امکان وضع عام و موضوع له خاص در دفاع از مرحوم آخوند فرمود: مفاهیم اگر منتزع از افراد باشند می توانند مرآت برای افراد قرار گیرند، بعضی از مفاهیم این چنین هستند؛ مثل فرد، شخص، مصداق و امثال آن که این مفاهیم به واسطه اینکه افراد و مصادیق، منشأ انتزاع آنها هستند می توانند مرآت افراد و مصادیق هم باشند به خلاف مفاهیم متأصله، پس مفهومی مثل ما یطبق علیه الانسان ضمن اینکه یک مفهوم کلی و عام است می تواند مرآت برای افراد و مصادیق هم باشد. صاحب منتقی الاصول به محقق عراقی اشکال کرد که صرف اینکه خود مفهوم صلاحیت انطباق بر افراد و مرآتیت نسبت به مصادیق داشته باشد برای وضع بر افراد کافی نیست؛ چون لازمه اش این است که وضع الفاظی مثل فرد و شخص هم از قبیل وضع عام و موضوع له خاص باشند در حالی که قطعاً نمی توان به چنین مطلبی ملتزم شد.

ادامه کلام بعضی بزرگان مبنی بر امکان قسم سوم:

ایشان در ادامه راه حلی ذکر می کند و مثل مرحوم آخوند قائل به امکان وضع عام و موضوع له خاص است و می گوید هیچ اشکالی ندارد که واضع، لفظ را برای افراد یک معنای عام وضع کند اما نه به بیانی که مرحوم آخوند فرمودند و نه به بیان محقق عراقی و من تبعه که در دفاع از مرحوم آخوند فرموده اند.

ایشان می گوید نفس تصور کلی موجب تصور افراد و مصادیق نیست؛ یعنی گمان نشود به مجرد لحاظ و تصور عام و کلی توسط واضع ولو بما انه کاشف عن الافراد، موضوع له می تواند افراد و مصادیق باشد بلکه برای اینکه واضع بتواند لفظ را برای افراد و مصادیق یک مفهوم عام و کلی وضع کند نیازمند یک مساعد و معین به نام اشاره ذهنیه است؛ یعنی واضع مفهوم عام و کلی مثل انسان را تصور می کند لکن به صرف اینکه این عام دارای افراد و مصادیق است نمی تواند بگوید این عام در ذهن من تصور شده و من لفظ انسان را برای مصادیقش وضع می کنم؛ چون مفهوم عام مباین مفهوم خاص است بلکه به اشاره ذهنیه افراد را موضوع له قرار می دهد.

نکته مهمی که اینجا باید به آن توجه شود این است که این اشاره ذهنیه چیست؟ ایشان می گوید مسلماً اگر واضع، عام را تصور کند، تصور عام به این معنی است که این عام در واقع معرف افراد است و معرف بودن عام نسبت به افراد به این معنی

است که عام بر افراد خارجی یا افراد ذهنی دلالت می‌کند؛ یعنی حکایت از وجود خارجی یا وجود ذهنی افراد می‌کند. پس عام در واقع وجه برای افراد است و منظور از افراد، وجود ذهنی یا خارجی آنهاست در حالی که موضوع‌له نه فرد خارجی است و نه فرد ذهنی بلکه موضوع‌له صرفاً یک مفهوم جزئی است و این مطلب با توجه به معنی و غرض وضع معلوم می‌شود؛ چون وضع برای این است که معنی به مخاطب منتقل شود و مراد از آن تفهیم معنی و انتقال معنای موضوع‌له هنگام شنیدن آن لفظ است و آن چیزی که به ذهن مخاطب منتقل می‌شود نه وجود خارجی معنی و نه وجود ذهنی آن است بلکه آنچه به ذهن مخاطب منتقل می‌شود یک مفهوم جزئی است که هنگام وضع بدون توجه و با قطع نظر از وصف وجود آن در خارج یا در ذهن، موضوع‌له قرار می‌گیرد لذا ایشان می‌گویند حتی اگر بپذیریم عام، وجه اجمالی برای افراد است و می‌تواند معرف نسبت به افراد باشد در واقع وجه برای مصادیق ذهنی و خارجی است و اینکه عام می‌تواند وجه برای افراد باشد به خاطر این است که خارجاً با آنها متحد است و بین عام و افرادش تغایر نیست، اما در مرحله مفهومیت هیچ اتحادی بین عام و افراد نیست و ما گفتیم در وضع عام و موضوع‌له خاص، موضوع‌له یک فرد است ولی نه فرد خارجی و نه ذهنی بلکه منظور از فرد، یک مفهوم جزئی است و این مفهوم جزئی با مفهوم عام مغایر است و یک مفهوم نمی‌تواند حاکی از مفهوم مباین با خودش باشد پس به خاطر اینکه مفاهیم در مرحله مفهومیت با هم تباین دارند لذا عام اصلاً نمی‌تواند واسطه برای تصور و لحاظ افراد باشد و نمی‌تواند وجه برای افراد به معنای مفاهیم جزئی باشد.

بعد از اینکه مشخص شد مفهوم عام نمی‌تواند حاکی از مفهوم جزئی افرادش باشد برای ارتباط بین مفهوم عام و مفهوم افرادش که مفهوم جزئی می‌باشد از اشاره ذهنیه استفاده می‌کنیم؛ یعنی ما به واسطه چیزی که صلاحیت دارد، این مفاهیم جزئی را مورد حکایت قرار می‌دهیم و با تصور عام و به کمک اشاره ذهنیه به مفاهیم جزئی می‌توانیم لفظ را برای آن مفاهیم جزئی قرار دهیم؛ یعنی بگوییم وضع عام و موضوع‌له خاص امکان دارد. پس نقش اشاره ذهنیه ایجاد رابطه بین مفهوم عام متصور و بین مفهوم جزئی است که می‌خواهد موضوع‌له قرار گیرد، حال این اشاره ذهنیه چگونه صورت می‌گیرد؟

ایشان می‌گویند برای اینکه بین مفهوم عام و آن اشاره ذهنیه یک پیوند و نسبتی ایجاد شود به یک واسطه دیگر و به یک مفهوم دیگری احتیاج داریم که این نقش را برای ما ایفاء کند و آن مفهوم ما ینطبق علیه الانسان می‌باشد و این مفهوم واسطه است که نقش مشیر ذهنی به مفاهیم جزئی را ایفاء می‌کند، پس ما برای اینکه بتوانیم بگوییم وضع عام و موضوع‌له خاص، امکان دارد به واسطه نیاز داریم؛ که اشاره ذهنیه است و از طریق مفهوم ما ینطبق علیه الانسان این اشاره محقق می‌شود لذا واضع اول مفهوم انسان را تصور می‌کند و به واسطه این مفهوم عام به مفاهیم جزئی اشاره ذهنی می‌کند. لذا وضع عام و موضوع‌له خاص امکان پیدا می‌کند. پس صاحب منتقی الاصول می‌گوید وضع عام و موضوع‌له خاص، امکان دارد ولی از طریق اشاره ذهنیه.

لکن مسئله مهم این است که ایشان می‌گویند منظور ما این نیست که با اشاره ذهنیه تباین بین مفهوم عام و مفاهیم جزئیّه برداشته می‌شود، اگر ما گفتیم بین مفهوم عام و مفاهیم جزئی مابینت است با اشاره ذهنیه و به کمک و مدد مفهوم ما ینطبق علیه الانسان این تباین از بین نمی‌رود، تا گفته شود مفهوم عام حاکی و مرآت مفاهیم جزئیّه است بلکه منظور این است که تحقق وضع اصلاً متوقف بر لحاظ موضوعه نیست ولو اجمالاً بلکه وضع امکان دارد ولو آنکه اصلاً معنی لحاظ و تصور نشود، واضع یک معنای موضوعه دارد و یک معنای متصور که از راه اشاره ذهنیه بین این دو ارتباط برقرار می‌کند ولی این اشاره ذهنیه به هیچ وجه مستلزم لحاظ معنی و مفهوم جزئی نیست؛ چون اصلاً لازم نیست موضوعه لحاظ شود و به هیچ وجه نیازی به تصور معنای موضوعه نیست، پس اشاره ذهنیه ربط بین مفهوم عام و مفاهیم جزئی را درست می‌کند و اشاره به غیر ملحوظ و غیر متصور هم هیچ مشکلی ندارد؛ چون آنچه که در وضع مهم است فقط تعیین موضوعه است لذا معنای عام تصور شده و به مفاهیم جزئیّه افراد مندرج تحت مفهوم عام اشاره می‌شود و لفظ برای آن مفاهیم جزئیّه وضع می‌شود و این اشاره به یک معنای غیر ملحوظ و غیر متصور است، معین است اما غیر ملحوظ؛ چون ما در وضع نیازی به لحاظ و تصور نداریم و آنچه در موضوعه مهم است تعیین است که این تعیین یا به واسطه احضار خود معنی در ذهن و یا با اشاره به آن معنی محقق می‌شود بدون اینکه معنی لحاظ و تصور شود. لذا ایشان می‌گویند وضع عام و موضوعه خاص ممکن است، وضع عام است به اعتبار تصور و لحاظ معنای عام و موضوعه خاص است؛ چون وضع به ازاء مفاهیم جزئیّه صورت گرفته بنابراین وضع عام و موضوعه خاص امکان دارد؛ مثلاً واضع کلی ابتدائیت را تصور می‌کند و لفظ من را برای مفاهیم جزئی ابتدا وضع می‌کند.

ایشان در ادامه بر همین اساس به مؤیدی که مرحوم آقای خوئی در ذیل کلام محقق عراقی آوردند پاسخ می‌دهد، مؤید آقای خوئی این بود که همین که موضوع در قضایای حقیقیه، افراد و مصادیق است نشان دهنده این است که کسی که حکم می‌کند، در مقام تصور برای جعل حکم، معنای کلی موضوع قضیه را تصور کرده ولی حکم را بر افراد و مصادیق بار کرده و این نشان دهنده این است که وضع عام و موضوعه خاص امکان دارد. صاحب منتقی الاصول می‌گوید در قضایای حقیقیه هم افراد و مصادیق خارجی یا ذهنی موضوع در ذهن جاعل و متکلم نیست بلکه یک معنای کلی از موضوع تصور شده و به وسیله یک مفهوم واسطه و به اشاره ذهنیه آن مفاهیم جزئی موضوع قرار گرفته، نه افراد و مصادیق خارجی.^۱

بحث جلسه آینده: اشکال صاحب منتقی الاصول و راه حل ایشان را انشاء الله در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. منتقی الاصول، ج ۱، ص ۷۹-۷۴.